

بررسی تأثیر منطق الطیر عطار در افسانه قرون

معصومه زندی¹

چکیده

ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده مشهور فرانسوی در قرن نوزدهم، در خلق اثر حماسی‌اش افسانه قرون از ادبیات عرفانی ایران، به ویژه شیخ عطار الهام گرفته است. در مقاله توصیفی-تحلیلی حاضر سعی شده است با تکیه بر مضمون عرفان، تشابهات و مشترکات موجود میان منطق الطیر عطار و افسانه قرون هوگو روشن شود. در منطق الطیر، مرغان مشتاق به رهبری هدهد، در جستجوی سیمرغ به سوی کوه قاف پرواز می‌کنند. آنها در راهشان با خطرات زیادی روبرو می‌شوند و سرانجام سی مرغ از میان آنان به مقصد می‌رسند. در افسانه قرون هوگو خود چنین راهی را طی کرده است. عارف بزرگ ایرانی و شاعر فرانسوی در حماسه‌های دینی و عرفانی شان از تجربه دیدار روح انسان با نفس مطمئنه و جان الهی که یکی از جلوه‌های الهی وجود آدمی است، سخن می‌گویند. در اثر هوگو هر پرنده ای نماد عقیده و تفکری خاص است. در منطق الطیر هم هر پرنده ای سمبل طیف و گروهی مخصوص است.

کلید واژه‌ها: عرفان، عطار، منطق الطیر، هوگو، افسانه قرون

1- استادیار زبان و ادبیات فرانسوی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان

minazandi@yahoo.com

این مقاله از طرح پژوهشی با عنوان " بررسی تأثیر شعرای فارسی (فردوسی، سعدی، حافظ و خیام) بر ادبیات فرانسه استخراج گردیده است. طرح مذکور در دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان اجرا شده است.

مقدمه

عرفان اسلامی به عنوان یکی از شاخه های اندیشه اسلامی همواره بر ادبیات و فرهنگ غرب تاثیرگذار بوده است. در قرون وسطی، در دوران نوزایی، روشنگری و بعد از آن، دنیای غرب از طریق ادبیات فارسی با عرفان اسلامی آشنا شد. امروزه اندیشمندان جهان به کمک ادبیات تطبیقی که شاخه ای از نقد ادبی است، توانسته اند با مقایسه آثار ادبی ملل با یکدیگر میزان تأثیر و تأثر آنها را از یکدیگر تشخیص دهند.

شعرا و نویسندگان غربی، خصوصاً اندیشمندان فرانسوی، برای خلق آثار خود به مضامین و اندیشه های نوینی احتیاج داشتند. عده ای از آنها این اندیشه ها را در مکتب عرفان ایرانی و به خصوص نزد عطار یافتند. آنها آن قدر منابع کافی در اختیار داشتند تا بتوانند افکار و اندیشه های خود را پرورش دهند و قوه تخیل خود را غنا بخشند. سیلوستر دو ساسی (Silvestre de Sacy)، در اوایل قرن 19، *پندنامه یا مجمع النصایح* را ترجمه و گارسن دو تاسی (Garcin de Tassy)، در 1863، *منطق الطیر* یا *زبان پرندگان* را ترجمه و تفسیر کرده بود. آبل پاوله دو کورتی (Abel Pavet de Courteille) در اواخر قرن، تذکره *الاولیاء* یا *مناقب العارفين* را در دو مجلد به چاپ رسانید.

اگر بپذیریم که ادبیات عرفانی ایران بر برخی از نویسندگان فرانسوی تأثیر گذاشته است، در مقاله حاضر جایگاه شیخ عطار به عنوان یکی از نامدارترین و اندیشمندترین شعرای قرن ششم و هفتم هجری که در آثارش از حیث سیر تفکر و اندیشه با ویکتور هوگو شباهت هایی دارد، بررسی می شود. در این گفتار کوشش ما بر این است که با استناد به *منطق الطیر*، اثر عطار و *افسانه قرون*، اثر ویکتور هوگو، تأثیر ادبیات عرفانی ایران را در شاهکار هوگو نشان دهیم. به عبارت دیگر هدف از انجام این پژوهش این است تا با بررسی تطبیقی *منطق الطیر* و *افسانه قرون*، نقش ادبیات عرفانی ایران را در پرورش افکار و احساسات بزرگترین شعرا و نویسندگان فرانسوی نشان دهیم. بدین منظور می کوشیم برای بسط موضوع و فراهم آوردن بستری مناسب، ابتدا خلاصه ای از دو اثر یعنی *منطق الطیر* و *افسانه قرون* ارائه دهیم، سپس به بررسی شباهت های بین آنها بپردازیم. لازم است یادآوری کنیم که نتایج حاصل از این بررسی نمی تواند از هر حیث جامع باشد زیرا بدیهی است که بررسی تطبیقی جامع در روند مضامین عرفانی در حوزه تحلیل، فرصت و زمان طولانی تری می طلبد.

فرید الدین عطار نیشابوری

فرید الدین عطار نیشابوری یکی از بزرگ ترین شعرا و عرفای ایرانی است که در قرن ششم و هفتم هجری می زیسته است. او مقام والایی در شعر پارسی و غزل سرایی دارد و اندیشه های عرفانی وی در شکل دهی به عرفان اسلامی - ایرانی از جایگاه ویژه ای برخوردار است. بدون شک عطار یکی از سه قله بلند ادبیات عرفانی فارسی است و کتاب *منطق الطیر* او یکی از برجسته ترین آثار عرفانی در ادبیات جهان است و شاید بعد از *مثنوی مولوی*، هیچ اثری در ادبیات منظوم عرفانی در جهان اسلام با این منظومه برابری نکند. عطار نوآوری های فراوانی هم در صورت و هم در معنی در ادبیات عرفانی داشته که با جست و جو در آثارش می توان به این نوآوریها دست یافت. *مصیبت نامه*، *مختارنامه*، *دیوان اشعار*، *تذکره الاولیاء* و *الهی نامه* از دیگر آثار عطار است.

داستان سفر مرغان در *منطق الطیر*

روزی هزاران پرنده مشتاق دور هم جمع می شوند تا فرمانروایی برای خود انتخاب کنند. هدهد دانا به آنها می گوید که نیاز به انتخاب فرمانروا نیست، چون آنها فرمانروا دارند و فقط باید او را پیدا کنند. نام آن فرمانروا «سیمرغ» است و او در کوه «قاف»، بلندترین قله جهان زندگی می کند. پرندگان به توصیه های هدهدگوش فرا می دهند و تصمیم می گیرند به سوی آشیانه سیمرغ پرواز کنند. اما آنها راه را نمی شناسند و در پی پیدا کردن یک راهنما هستند. قرعه به نام هدهد می افتد. زیرا همه مرغان قبول دارند که او داناترین و عاقل ترین مرغان است. وانگهی او پیام آور حضرت سلیمان و ملکه سبا نیز بوده است.

هدهد که می داند پرندگان در راه با مشکلات فراوانی مواجه خواهند شد، با آنها از سختی راه می گوید؛ از خطرات آن، از طوفان ها و پرتگاه هایی که باید پشت سر بگذرانند تا به مقصد برسند، از دشواری هایی که ممکن است مانع رسیدن آنها به فرمانروا شود. پرندگان وقتی سخنان هدهد را می شنوند، دچار تشویش می شوند، شک می کنند و تعداد بسیار زیادی از آنها از رفتن سر باز می زنند. هریک از آنها برای سفر نکردن خود دلیلی می آورد. بلبل عاشق گل است و او را یارای جدایی از آن نیست. طاووس دوست ندارد فرمانروا پاهای زشتش را ببیند. کرکس می پندارد از سیمرغ بالاتر است و میلی به دیدار او

ندارد. اما هدهد دانا کارش را بلد است. به هریک از پرندگان پاسخ درستی می‌دهد و آنها را متقاعد می‌کند به سفر تن دهند.

پرندگان سفر را آغاز می‌کنند، اما همان گونه که هدهد گفته بود موانع زیادی بر سر راهشان وجود دارد. به طوری که از میان آن همه پرنده، تنها سی مرغ موفق می‌شوند هفت مرحلهٔ پر خطر را پشت سر بگذارند و به قله برسند. آنها هنگامی که به قله می‌رسند بسیار ضعیف و نحیف شده‌اند. به محض ورود درخواست می‌کنند به نزد سیمرغ بروند. اما «حاجب دربار» سیمرغ ابتدا از ضعف و ناتوانی مرغان می‌گوید، سپس از شکوه و عظمت سیمرغ پادشاه سخن می‌گوید. آنگاه «در بر می‌گشاید» و مرغان سوخته جان را بر سریر عزت می‌نشانند. پرندگان گله و زاری می‌کنند و اصرار دارند پادشاه را ببینند. ایشان برای دیدن سیمرغ رنج‌های زیادی کشیده و با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم کرده‌اند:

جمله گفتند آمدیم این جایگاه تا بود سیمرغ ما را پادشاه

ما همه سرگشتگان درگهیم بیدلان و بیقراران رهیم

مدتی شد تا درین ره آمدیم از هزاران، سی به درگه آمدیم

بر امید آمدیم از راه دور تا بود ما را در این حضرت حضور
(عطار، 1342: 200-4197)

اما چیزی که باعث شگفتی زیاد مرغان می‌شود این است که آنها تنها نوری خیره‌کننده می‌بینند. نوری که قادر به توصیف آن نیستند، نوری که همه جا را فرا گرفته و هزاران ماه و خورشید و ستاره در برابرش تعظیم می‌کنند.

حضرتی دیدند بی وصف و صفت برتر از ادراک عقل و معرفت

صد هزاران آفتاب معتبر صد هزاران ماه و انجم بیشتر

جمع می‌دیدند حیران آمده همچو ذره پای کوبان آمده

جمله گفتند ای عجب چون آفتاب ذره ای محو است پیش این جناب

(همان: 6-4182)

مرغان پس از این که ناله و شکوهٔ بسیاری سر دادند، سر انجام:

حاجب لطف آمد و در برگشاد	هر نفس صد پردهٔ دیگر گشاد
شد جهان بی حجابی آشکار	پس ز نور النور در پیوست کار
حجله را در مسند قربت نشاند	بر سریر عزت و هیبت نشاند

همان: 8- 4226

پرنندگان با زحمت فراوان، موفق می شوند چشم هایشان را باز کنند و به چهرهٔ پادشاهشان چشم دوزند. اما چیزی که باعث تعجب بیشتر آنها می شود، این است که ایشان تصویر خود را در چهرهٔ او می بینند. سیمرغ، آینهٔ بی نهایت بزرگی است که همه چیز در آن انعکاس می یابد. مرغان هر چه بیشتر در آن آینه نگاه می کنند، بیشتر خویش را می یابند.

چون شدند از کلِ کلِ پاک آن همه	یافتند از نور حضرت جان همه
باز از سر بنده جانِ جان شدند	باز از نوعی دگر حیران شدند

(همان: 9- 4258)

آفتاب قربت از پیشان بتافت	جمله را از پرتو آن جان بتافت
هم ز عکس روی سیمرغ جهان	چهره سیمرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند آن سی مرغ زود	بی شک این سیمرغ آن سیمرغ بود
در تحیّر جمله سرگردان شدند	می ندانستند این، تا آن شدند

(همان: 4- 4261)

خویش را دیدند سیمرغ تمام	بود خود سیمرغ سی مرغ مدام
--------------------------	---------------------------

(همان: 4256)

آن همه غرق تحیّر ماندند	بی تفکر در تفکر ماندند
-------------------------	------------------------

(همان: 4270)

حاجب به پرنندگان می گوید دیگر به مقصود رسیده اند و اکنون برای این که جاودانه شوند، باید خود را در کل غرق کنند.

چون شما سی مرغ اینجا آمدید	سی درین آینه پیدا آمدید
----------------------------	-------------------------

(همان: 4275)

محو ما گردید در صد عزّ و ناز
محو او گشتند آخر بر دوام
تا به ما در، خویش را یابید باز
سایه در خورشید گم شد والسلام
رهرو رهبر نماید و راه شد
لاجرم اینجا سخن کوتاه شد
(همان: 7- 4285)

افسانه قرون

افسانه قرون زیباترین شاهکار ویکتور هوگو و بزرگ ترین حماسه ادبیات فرانسه است. این اثر منظوم که از بیش از سی هزار بیت تشکیل شده، در مورد تاریخ انسان‌هاست. هوگو این اثر را بر جهان بینی دوگرایی که اساس آن را از زرتشت و مانی و اندیشه ساختن آن را از فردوسی گرفته بود، بنیاد نهاد. شاعر فرانسوی در این اثر، به جای یک ملت، بشریت را به قهرمانی برگزید و حماسه ای جاوید در رثای قرن های گم شده و کوشش های از دست رفته آدمیان پدید آورد. اما مزده داد که سرانجام روشنی بر تاریکی پیروز خواهد شد و دیو اهریمنی از پای در خواهد آمد.

اثر حماسی هوگو از سه بخش تشکیل شده است: بخش اول که نام خود را به همه کتاب داده است، *افسانه قرون* نام دارد. بخش دوم *پایان شیطان* و بخش سوم *خدا*. بخش اول کتاب، داستان آفرینش، سرگذشت انسان و مبارزه همیشگی میان خوبی و بدی را بیان می‌کند. قهرمان این داستان، انسان و موضوع آن عروج او به سوی نور است. این بخش توصیفات، تشبیهات و استعارات فراوانی دارد. صحنه‌هایی که در این بخش به تصویر کشیده شده است، گاهی اوقات بسیار دهشت‌ناک‌اند. مثلاً شاعر در توصیف دریا، از گرداب‌های وحشتناک و وزش بادهای طوفانی و ظلمت و هراس‌های جنون‌آمیز سخن می‌گوید و شخصیت‌هایی چون نمرود و آتیلا را وارد صحنه می‌کند. قسمت اول در یک چنین فضای تاریکی به پایان می‌رسد.

قسمت دوم *افسانه قرون* شبیه حرکت پرنده‌گان است. نام آن «در میان آسمان» می‌باشد. هوگو در این قسمت می‌گوید که یک نقطه در آسمان در حرکت است و پرنده‌ای در اعماق بهشت پر می‌گستراند. این پرنده به سوی نور مطلق و حقیقت محض در حرکت است. شاعر در این کتاب، پیروزی کامل خیر بر شر را بازگو می‌کند.

قسمت آخر کتاب، یعنی بخش «خدا» عرفانی است. کتاب که چاپ شد، هوگو قسمت «شیطان» و بخش «خدا» را به اثرش افزود؛ اما پیش از تمام کردن این دو بخش، درگذشت. پس از مرگ او، در میان دست نوشته‌هایش این بخش‌ها را یافتند. مسأله‌ای که هوگو در بخش «خدا» مطرح می‌کند، دیدار «من» انسان با «من» الهی است. این بخش قسمتی به نام «وسط دریا» دارد که نماد تیرگی و تباهی و شیطان و مادّیات است.

هوگو خود در توصیف شاهکارش گفته است: " کتابی است در شکوفایی انسانها، در طول قرن ها " انسان هایی که " از ظلمت رهایی می یابند و به سوی نور رهسپار می گردند. " و به " آزادی و کمال " دست می یابند. وحدت آن نیز، که از داستانهای پراکنده‌ای شکل گرفته، وحدت بشریت است: " رشته باریک و اسرار آمیز هزار خم زندگی انسانها، یعنی " پیشرفت و آزادی. " (نک. هوگو، 1859، مقدمه چاپ اول افسانه قرون).

«خدا»، بخش سوم افسانه قرون

با مطالعه افسانه قرون در می یابیم که هوگو تنها در سرودن بخش آخر کتابش یعنی قسمت «خدا»، از عطار بهره گرفته است. این بخش که حدود 9000 بیت را تشکیل می‌دهد، پس از مرگ شاعر به چاپ رسیده است.

هوگو در بخش «خدا» موضوعاتی اساسی را مطرح می‌کند: این خدایی که همه مردم او را می‌جویند و نمی‌یابند، کیست؟ چگونه است که همه او را جست و جو می‌کنند؟ مشخصه‌های او چیست؟ آیا اصلاً می‌توان او را شناخت؟ ما کجا هستیم؟ ماده چیست؟ روح چیست؟ همه اینها از کجای آیند؟ پس از مرگ بر سر ما چه می‌آید؟ در جواب به این سوالات است که هوگو به شاعر پارسی گوی روی می‌آورد و از منطق الطیر او در دو بخش طولانی که تقریباً تمام فصل سوم این منظومه را شامل می‌شود، بهره می‌گیرد.

چنان که گفتیم، بخش «خدا» حاکی از آن است که هوگو آگاهانه یا تحت تأثیر مطالعات پیشین، از عطار الهام گرفته است. نکته‌ای که این مطلب را تأیید می‌کند آن است که بخش سوم کتاب، خود دارای دو بخش جداگانه است که در هر دو مضمونی مشابه آمده است. ابتدا شاعر از دور صداهایی می‌شنود که هر یک به گونه‌ای متفاوت با او از خدا سخن می‌گویند. سپس مرغان گوناگونی وارد صحنه می‌شوند. هر یک از این مرغان برای رسیدن به سر منزل مقصود، راههای متفاوتی را پیش گرفته‌اند. گویی شاعر به پیروی از عطار،

نخست مرغان را به سخن واداشته و سپس بر آن شده است که این سخنان را از زبان سروشهای غیبی باز گوید تا اصالت بیشتری به آنها ببخشد؛ اما مرگ مجال آن را به وی نداده است.

چکیده داستانِ هوگو در افسانهٔ قرون (دیدار روح انسانی با خدا)

نخست، شاعر در عالم رؤیا «نقطه ای سیاه» و سایه ای «بسیار بزرگ» در بالای سرش می بیند که دائماً در حال حرکت است. این سیاهی شاعر را به سوی خود فرا می خواند. او مدهوش و متحیر به سوی آن نقطه پرواز می کند و به بالا و بالاتر می رود. در همین حال، دستی از غیب او را می گیرد و به او امر می کند بایستد. شاعر می ایستد و وحشت زده بر چهرهٔ او خیره می شود. موجودی بسیار عجیب می بیند، موجودی بی نهایت بزرگ، همه بال و چشم و دهان که بیش از هزاران پرنده سر و صدا دارد. شاعر از او می پرسد کیست؟ شبخ پاسخ می دهد:

من یکی از بال های شب هستم.

پرندهٔ تیره گون ابرها و آذرخشها.

طاووس سیاه و پر گشودهٔ آسمانها.

(هوگو، 1967-1970، ج 10:28)

موجود هم چنین اضافه می کند که «ریزش صداها و باورها» و «شبخ روزها، ماهها و هفته ها» ست. او «قبر»، «طوفان»، «تکیه گاه» و در مجموع، هم «حقیر» است، هم «والا». (همان)

اوست که متفکران و فلاسفه را حمایت کرده و به اندیشه وا می دارد.

شاعر دوباره از شبخ می پرسد کیست. این بار شبخ پاسخ او را می دهد:

برای تو که از دنیای علت و معلول

فراتر نمی توانی بروی و تنها گوشه ای از هستی را می توانی ببینی،

من روح انسانی هستم! (همان)

موجود عجیب و عظیم (= چاوش عزّت، حاجب لطف در منطق الطیر) از شاعر می پرسد که چرا بال و پر گشوده و به اینجا آمده و چه می خواهد؟ آیا در پی «آتش و هالهٔ نور» است؟

شاعر به دنبال هیچ یک از اینها نیست. فقط «او» را می جوید:

او را [خدا] را می خواهم!

به شنیدن این سخن صدای قهقهه ای پر طنین آسمان را به لرزه درمی آورد و همهٔ درها به رویش بسته می شود.

همهٔ درها به رویم بسته شده و فضا،

که در توده ای از ابر فرو رفته بود،

به ظلمت شب بدل گردید.

من صدای قهقهه ای شنیدم و دیگر هیچ ندیدم.

(همان: ج 10، 33)

شاعر اصرار می کند، گریه و فغان سر می دهد.

فقط نامش را به من بگوید! (همان)

شاعر می خواهد «نامش» را بداند تا «آن را همیشه شبانگهان تسبیح گوید»، و چون

پاسخی دریافت نمی کند، به همهٔ عارفان، فیلسوفان و پیامبران متوسل می گردد.

تو ای ایوب که همیشه نالانی! تو ای بازیل که تفکر و تعمق می کنی.

بگوید آیا نمی توان کمی از روز را دید؟ (همان: 35)

این بار هم، صدای قهقهه ای به گوش می رسد. خشم وجود شاعر را فرا می گیرد و فریاد

می زند:

کیست که می خندد؟... خودت را نشان بده

آنگاه شاعر می بیند که از عمق ورطه «کفنی بالا می آید» کفنی که چینهای درهم آن،

بوی استخوان را به مشام می رساند. او بود که می خندید. او به شاعر می گوید:

من نقاب مرگ [= حجاب] هستم.

ای رهگذر! تو تاکنون فقط رؤیایی دیده ای.

آیا می خواهی پردهٔ جهل را کنار بزنی، بدانی، بخوانی و تبدیل به شبحی شوی؟

آیا می خواهی بال گستری و بر فراز طبیعت ظلمانی به پرواز درآیی؟
آیا می خواهی در روشنایی محض و غیر قابل درک،
با سایه هولناک و سنگین، چشم بگشایی...

(همان: 37)

بدون شک شاعر تنها این را می خواهد.

در این هنگام موجود عجیب با نوک انگشت پیشانی او را لمس می کند و شاعر به خواب
می رود.

پس از بیداری، می گوید:

ای شبخ تو مرا فریفتی؛ من هنوز هیچ چیز نمی دانم.

گفتگو همچنان ادامه پیدامی کند، شاعر پافشاری می کند شبخ نامش را به او بگوید. او
در سیمای شبخ تصویر همه موجودات زنده را می بیند، و نیز صورت همه چیزهایی که در
روی زمین وجود داشت. از هر طرف صداهایی به گوش می رسد. در این لحظه موجود
عجیب به هزاران زبان و دهان تبدیل می گردد که هر یک با او به گونه ای متفاوت سخن
می گوید.

اولین صدا، صدای فیلسوفان است که به او توصیه می کنند به هیچ چیز اعتقاد راسخ
نداشته باشد، هیچ چیز را باور نکنند و همواره به تمامی موضوعات به دیده شک و تردید
بنگرد.

هیزم شکنان پر تلاش به بیشه آمده اند.

اگر نمی بینی، انکار کن و اگر می بینی شک. (همان: 43)

صدای دومی از دور به گوش می رسد که می گفت:

ما باز تاب هستیم و شما پژواک،

چون همه چیز، یکی بیش نیست. شکل شادی یا غم

همه چیز در همه چیز می آمیزد و هیچ چیز به صورت مجزا وجود ندارد.

هان ای انسان! آیا می دانی شبخ چه می گوید؟ می گوید: یک. او یکی بیش نیست.

و تو به دنبال خدا می گردی؟ افسوس! (همان: 45)

اشعار هوگو یادآور سیمرغ در منطق الطیر عطار است. در منطق الطیر، مرغانی که

سیمرغ را می نگرند، با درک مقام او، وحدت وجود خود را مشاهده می کنند.

چون نگه کردند آن سی مرغ زود
بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
در تحیر جمله سرگردان شدند
باز از نوعی دگر حیران شدند
سومین صدا به شاعر هشدار می دهد در سفر طولانی اش خطرات بسیاری در انتظار
اوست.

هر که هستی از غرقابی که در آن غوطه ور می شوی بترس!
این امواج رهگذران یاره گویِ رؤیایها را در آغوش می گیرند. (همان: 47)
صدای چهارم بر این باور است که شاعر هنوز شایستگی شناختن و دانستن « نام خدا»
را پیدا نکرده است. او نمی تواند چیزی از این « انتزاع غمگین» بفهمد. حتی انسان هایی که
توانسته اند به « قله های مهلک» برسند، در «گرداب فریبنده» سرگردان و گم شده اند.
بدا به حال رهرو بی توشه ای که در جست و جوی مطلق برآید!
زیرا که از گلیم خویش پا فراتر نهاده است. (همان: 48)
هر کس در پی رسیدن به اوج انسانیت باشد، باید زادو توشهٔ تهذیب نفس و پالایش از
آلودگی ها را در کوله بار سفر داشته باشد.

هیچ دانایی کمال او ندید
هیچ بینایی جمال او ندید
صد هزاران سر چو گوی آنجا بود
های های و های و هوی آنجا بود
شیر مردی باید این ره را شگرف
زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف
پنجمین صدا هم از ناتوانی انسان در شناخت جوهر الهی سخن می گوید. زیرا از
زمان های بسیار دور تاکنون، انسان های زیادی سعی کرده اند پروردگار را بشناسند، اما هیچ
یک قادر به درک کمال و جمال او نشده اند..

تاریکی محض است، چشمه ای ژرف است
که چشم تو می جوید و عمق آن را می کاود.

همه در این راه مانده اند؛ حدیثی گفته و خاموش شده اند.

(همان : 51-52)

ششمین صدا می خواهد بداند شاعر در جست و جوی چگونه خدایی است. آیا خدایی که او در پی آن است، خدای ظالمان است یا خدای زاهدان؟ خدایی است انتقام جو و کینه توز یا خدایی رحیم و بخشنده.

کدامین است خدایی که تو در جست و جوی آنی؟
بگو! خدای تلّهای آتش است؟
خدای عاشقان بیدل است؟
خدای مصلحت اندیشان است؟ کدامین است؟

شاعر جواب می دهد:

من نام خدای راستین را می خواهم.

تا آن را برای زمینیان پریشان حال، بازگویم.

(همان : 57-59)

این صداها و صدا های بسیار دیگری که هر یک معرف یک ایدئولوژی هستند، با شاعر بحث می کنند، ولی نمی توانند او را متقاعد کنند، نمی توانند گره از کار او بکشایند. اما خوشبختانه دسته ای از مرغان نیز در جست و جوی خداوند هستند. آنها راهی مخوف و مملو از خطر را برای رسیدن به او پیموده اند.

شاعر باید منتظر بماند تا شیطان سقوط کند و در قعر ظلمت بیفتد، او باید منتظر بماند تا نور همه چیز و همه جا را فرا گیرد. آنگاه پاسخ سؤالاتش را خواهد یافت و شک و دو دلی اش به ایمان بدل خواهد شد. «آواز پرنده ها» سرود واقعی عظمت خداوند است.

پرندهگان، پرندهگان، باز هم پرندهگان،

همه با هم می خوانند و می خندند، عشق می ورزند و

در نور و سرور غرق می گردند [...] (همان : ج 11، 1722)

[خدایا] تو در ما نیز آتشی پر فروغ برافروخته ای،

آتشی که خوش می سوزد

و از فراز آسمانها می جوشد.

عقاب در هوا

پرتویی از توست

و گنجشگ بارقه ای.

ما همه به سوی نور روان هستیم

و در نور غرق می گردیم... (همان : 1724)

سرانجام دیو اهریمنی از پای در می آید و شک و دودلی شاعر از بین می رود. او هم از عشق جهانی سرشار می شود؛ عشقی که همه آفریدگان را به ستایش خدا وا می دارد. از اینجا به بعد تأثیر عطار آشکارتر است. مرغان هوگو نیز در راه طلب و یافتن معشوق به پرواز در می آیند. برخی از آنها نیز همانند مرغان عطار در میانه راه از سفر منصرف شده و بهانه هایی برای سفر نکردن می یابند. پرندهگان هوگو همگی مانند پرندهگان عطار تلاش می کنند، مراحل پرخطر را پشت سر بگذارند و به سوی قله (آشیانه سیمرغ) پرواز کنند. اما فقط برخی از آنها موفق می شوند به هدف برسند، بقیه پس از مواجه شدن با دشواری های راه از ادامه پرواز سرباز می زنند.

اما آنهایی که رنجها و مشقت های فراوان سفر را به دوش کشیدند، توانستند فروغ خدایی را ببینند و به بینایی و آگاهی و صفای باطنی برسند. با مطالعه افسانه قرون و منطق الطیر در می یابیم که تزکیه نفس مهمترین عامل و محرک رسیدن به معشوق است.

رویکرد عرفانی عطار و ویکتور هوگو به مسئله تزکیه نفس، یکی از راه های رسیدن به عقل ایمانی است که آدمی می تواند با دلی پرشور از عشق الهی در قبال امیال نفسانی مقاومت کند. وجوه اشتراک اندیشه های عرفانی عطار و هوگو را باید در دغدغه های فکری آنان، جست و جو کرد.

پیشتر گفتیم، از میان هزاران پرنده، تنها تعداد اندکی توانستند به دیدار «حق» نائل شوند. بعضی از آنها همچون خفاش با نفی همه چیز به پوچی رسیده اند. خفاش همه چیز را انکار می کند و با اطمینان خاطر می گوید که این تاریکی را پیموده و هیچ کس را ندیده است. این پرنده نماد بی اعتقادی است و می پندارد آسمان یک «رؤیا»، عالم «هاویه ای متشکل از فناها»، تولد «مبتدل» و عشق «آلوده و نفرت انگیز» است. او می پندارد که همه

چیز در جایی است که باید باشد. آب روان است، درخت رشد می‌کند، ماه و خورشید و ستارگان هر یک در جایگاه خاص خود هستند. پس دیگر نیازی نیست که خدایی وجود داشته باشد.

تا عمق پرتگاه رفتیم و کسی را ندیدم... (هوگو، 1911، ج 386: 11)

جغد که نماد شک و تردید فلسفی و «چشم تاریکی» است، به دنبال یافتن پروردگار بوده، ولی هرگز او را ندیده است؛ حتی کوچکترین علامتی که بتواند او را در شناخت این «تصویر مبهم» یاری کند، نیافته است؛ ولی در انتظار دیدار خداوند نشسته و بر این باور است که «خدا آن بالاست».

من او را نمی‌بینم اما تصوّر می‌کنم که آنجاست. (همان: 390)

زاغ که مظهر دوگرایی زرتشتی است، می‌پندارد که خدا دوتاست: کفن که نماد (مرگ) است و وجود، آسمان و ابر، تاریکی و روشنی و خوبی و بدی، دو اصل اساسی که جهان را هدایت می‌کنند.

آنها دو خدا هستند، دو مبارز و دو جنگجو

نور و ظلمت، نیکی و بدی

تابوت وبستر زفاف... (همان: 410)

کرکس که مظهر بت پرستی است بر این باور است که هزاران خدا وجود دارد؛ زیرا انسانها به دسته‌های زیادی تقسیم می‌شوند و هر گروه دین و آیین خاص خود را دارد: خدایان بی شماری بر جهان حکم می‌رانند... (همان: 416-417)

عقاب مظهر یهودی‌گری است. برعکس خفاش که نماد بی‌دینی و بی‌اعتقادی است، او معتقد است که تنها یک خدا وجود دارد: خدای قوم یهود. این خدا کینه توز و انتقام جو و خشمگین است. او خود را از همه پرندها برتر می‌داند و معتقد است دیگر پرندها حق ندارند در سایه‌ای که او می‌خزد، پرواز کنند.

که می گوید خدا دوتا یا بیشتر از دوتاست
خدا فقط یکی است؛ آن هم خدای خشم است و انتقام...
(همان: 434-435)

هما که مظهر دین مسیحیت است با عقاب هم عقیده نیست. به نظر او خدا نه بی رحم است، نه انتقام جو و نه حسود. او خدای مسیحیان است. خدا سراسر عشق، محبت و بخشایش است:
نه! خدا حسود و انتقام گیرنده نیست، همه بخشایش و رحمت است... (همان)

پس از هما، فرشته ای که نماد عقل گرایی است، ظاهر می گردد و می گوید: خداوند همه عدالت و نیکی است. او جاودان و همیشه بیدار است. از ازل بوده و تا ابد خواهد بود. او هرگز حسد نمی ورزد و کینه توز و انتقامجو هم نیست.

خدا عادل است، نه می میرد، نه حسد می ورزد و نه می خوابد... (همان)
پایان داستان هوگو نیز همان پایان منطق الطیر است: شاعر، پس از گفت و گوهای بسیار با خفاش، جغد، زاغ، کرکس، عقاب و هما، ناگهان می بیند که نقطه سیاه بالای سرش محو می گردد و آن موجود عجیب که همان «حاجب لطف» عطار است به او می گوید: خدا تنها یک نام دارد و آن عشق است. فقط یک چهره دارد و آن نور است.

خدا را چهره ای بیش نیست: نور

نامش هم یکی ست: عشق [...]

پس از چندی، موجود از شاعر می پرسد آیا دوست دارد آن وجود مطلق و والا را که با چشمها نمی توان او را دید، ببیند، آیا می خواهد حقیقت برتر را بشناسد؟

می خواهی نا دیدنی و ناشنیدنی را ببینی؟

می خواهی حقیقت برتر را بشناسی؟

شاعر پاسخ می دهد: بله، مسلّم است که می خواهم.

آنگاه آسمان و زمین به لرزه درمی آید و نوری بسیار درخشان همه جا را فرا می گیرد و آن موجود شگفت انگیز دوباره با نوک انگشت پیشانی شاعر را لمس می کند و شاعر می میرد.

(همان: 514 و 507) او در تمامیت وجودی نیست می‌گردد تا هستی ابدی را باز یابد. همان طور که در *منطق الطیر*، کل برای این که ابدی گردد، فانی می‌شود.

حاجب لطف آمد و در برگشاد

هر نفس صد پرده دیگر گشاد

شد جهان بی حجابی آشکار

پس ز نور انور در پیوست کار

جمله را در مسند قربت نشاند

بر سریر عزت و هیبت نشاند (عطار، 233)

با مقایسه بخش سوم *افسانه قرون* یعنی بخش « خدا » و *منطق الطیر* مشخص گردید وجوه مشترک بسیاری بین این دو اثر و پدید آوردن گانشان وجود دارد. عطار در *منطق الطیر* با زبانی تمثیلی، داستان های متعددی را توضیح می دهد. هدهد برای او سالکی است که از سفر «من الحق» به «الی الحق» برگشته است و پرندگان را به سوی حقیقت مطلق می برد. می توان عصاره اثر عارف بزرگ ایرانی را چنین دانست: تجربه دیدار روح، یعنی نفس ناطقه، با نفس مطمئنه و جان الهی که جلوه ای از جلوه های الهی وجود آدمی است. این سفر، یک سفر روحانی از «من» به «من» است. از منی که مادی است و در این قفس گرفتار شده است، تا رسیدن به من الهی، یا نفس مطمئنه. شاعر فرانسوی هم در *افسانه قرونش* دقیقاً چنین راهی را پیموده است. اونیز دیدار «من» انسان با «من» الهی را نشان می دهد. او نیز همچون عطار میل به عروج و پرواز به سوی سیمرغ را دارد.

هر دو کتاب «*منطق الطیر*» و «*افسانه قرون*» از نظر ژانر ادبی، حماسه های دینی و عرفانی هستند. قالب شعر هوگو در این کتاب، دوازده هجایی است.

عطار در *منطق الطیر*، پس از معرفی پرنده ها به این نتیجه می رسد که اگر آدمی بتواند نفس خود را مهار کند، به کمال می رسد. آدمی باید آینه دل را روشن کند تا بتواند در سینه دری به سوی معرفت گشاید. هوگو نیز در اثرش با استفاده از تصاویر نمادین نشان می دهد که آدمی تنها از طریق مهار و تزکیه نفس می تواند به خدا برسد.

مضامین اساسی دیگر میان نحوه به کار گیری گفتمان عرفانی بین عطار و هوگو، تأمل و تعقل آنان است. می توان استنباط کرد که اگرچه این دو شاعر با استفاده از سبک و سیاق خاص خویش سخن می گویند، ولی هر دو به یک هدف رسیده اند.

عقاید و باورهای هوگو در حوزه جاودانگی نمی تواند بی تأثیر از اندیشه ها و باورهای عطار درباره جاودانگی باشد. نظری که شاعر فرانسوی درباره تلاش انسان برای ماندن در یادها و خاطرات بیان می کند، با سخن عطار درباره جاودانگی و ماندگاری سخنش برابری می کند و این نکته جای بررسی و تأمل بسیار دارد.

نتیجه گیری

در قرن نوزدهم، عرفان ایرانی در فرانسه از جایگاه ویژه ای برخوردار شد و برخی از شاعران و اندیشمندان فرانسوی در این دوران تحول فکری خود را مرهون عارفان ایرانی هستند. در طول قرن نوزدهم، منطق الطیر و پندنامه و تذکره الاولیا عطار، و اشعاری از جامی و نظامی و باباطاهر و مولوی به فرانسه ترجمه شد. و این نهضت در قرن بیستم با ترجمه حجم وسیعی از آثار ارزشمند فارسی ادامه یافت. در این زمان شاعران فرانسوی منابع کافی از شعر عرفانی فارسی در اختیار داشتند تا بتوانند در ساختن دیوانها و یا مجموعه اشعار خود از آنها الهام گیرند.

بررسی تطبیقی منطق الطیر و افسانه قرون نشان داد که در اشعار هوگو، رده پای عرفان ایرانی و اسلامی به ویژه اندیشه های عطار به چشم می خورد. به عبارت دیگر می توان گفت ویکتور هوگو بسیاری از مضامین عرفانی موجود در اثر خود را از عطار اقتباس کرده است. شاعر فرانسوی شاهکار عرفانی عارف بزرگ ایرانی را مطالعه کرده و آن را به عنوان یک ژانر ادبی در سرودن اشعارش به کار گرفته است.

همان گونه که دیدیم در منطق الطیر، مرغان مشتاق به رهبری هدهد راهدان در جست و جوی سیمرغ روانه کوه قاف می شوند و در این راه هفت وادی پر خوف را طی می کنند تا سرانجام سی مرغ از میان آنان به مقصد می رسد. در افسانه قرون هم، هوگو خود چنین راهی را درنور دیده است. در آغاز، شاعر آواهایی از دور می شنود که هر یک با او به گونه ای متفاوت از خدا سخن می گویند. سپس مرغان گوناگون هستند که برای رسیدن به سر منزل مقصود، راههایی مختلف در پیش گرفته اند و مانند مرغان عطار هر یک سخنی دارند و تعدادی از آنها هم با دیدن مشکلات برای ادامه ندادن بهانه می آورند.

90 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در اثر هوگو هر پرنده ای سمبل اندیشه و تفکری خاص است. در *منطق الطیر* هم هر پرنده نماد طیف و گروهی مخصوص است. در *افسانه قرون خود* شاعر هم در این جست و جو حضور دارد. در صورتی که در *منطق الطیر*، خود عطار حضور ندارد و این پرندگان که به طور نمادین به دنبال حقیقت هستند.

کتابنامه

- آربری، آرتورجی . 1371. *ادبیات کلاسیک فارسی*. ترجمهٔ اسد الله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- براون، ادوارد. 1333. *تاریخ ادبی ایران*. جلد اول، ترجمهٔ علی پاشا صالح، تهران: ابن سینا.
- عطار، شیخ فریدالدین. 1341. *دیوان غزلیات و قصائد عطار*. به کوشش تقی تفضلی، تهران.
- ,----- . 1342. *منطق الطیر*. به کوشش سید صادق گوهرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ,----- . 1383. *منطق الطیر*. تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع الزمان. 1374. *شرح و احوال نقد و تحلیل آثار عطار نیشابوری*. تهران: آثار و مفاخر فرهنگی.
- هورکاد، برنار. 1370. *ایرانشناسی در فرانسه*. ترجمهٔ مرتضی اسعدی، نشر دانش، دورهٔ دوازدهم، شمارهٔ دوم.
- هوگو، ویکتور. 1967-1970. *مجموعهٔ آثار*. نسخه ای که آثار هوگو به ترتیب تاریخ آنها تحت نظارت ژان ماسن به چاپ رسیده است
- Attâr, Faridoddin. 1863. *Mantic Uttair, ou le langage des oiseaux, poème de philosophie religieuse*. traduit du persan par Garcin de Tassy, Paris.
- ,----- . 1889-1890. Tezkéreh-i Evlia. *Le Mémorial des Saints*. traduit par Pavet de Courteille sur le manuscrit ouïgour de la Bibliothèque Nationale, Paris.
- ,----- . 1819. *Pend- Nâme, ou le Livre des Conseils*. traduit du Persan, de Scheikh Attâr par Silvestre de Sacy, in Mine d'Orient, 1811; ibid., Paris, 2 parties en 1 vol.
- Hugo, Victor. 1962. *La légende des siècles*. Annotée par André Dumas, Paris: Garnier.
- ,----- . 1911. *Oeuvres complètes*. édition Imprimerie

Nationale, t. XI.

-----,-----,1964. *Oeuvres complètes*. Annotées par P.

Alboy, t. I.

Lagarde, André et Michard, Laurent . 1962. *Le XIX^e siècle*. Paris.

Lazard, Gilbert . 1964. *Anthologie de la Poésie Persane*. Paris.

-----,----- . 1957. *Littérature persane*. La Pléiade.

Samsami, Nayyereh .1936. *L'Iran dans la littérature française*. Paris.

Simond, Charles.1909.«Les études persanes en France» in *La Perse littéraire*.Paris:G.Frilley.